



اسم مسابقه هم کلی هیجان با خودش دارد. حالا فکر کنید در محله شما، یک عده نوجوان تصمیم می‌گیرند مسابقات فوتبال بین محلی راه بیندازند. راه هم می‌اندازند و اسمش را می‌گذارند: جام دوستی. ولی وقتی ماجراهایی پیش می‌آید که این جام دوستی تبدیل می‌شود به جام جهانی، آن وقت است که هیجانش هزار برابر می‌شود. لابد فکر می‌کنید: این یعنی چی؟! خب کتاب «جام جهانی در جوادیه» نوشته داوود امیریان (انتشارات قدیانی) را دارم به شما معرفی می‌کنم. احتمالاً خوشتان می‌آید وقتی بخوانید و ببینید که چه اتفاق‌های مهمی برای همان نوجوان‌ها که از شان گفتم، پیش می‌آید. مثلاً اینکه چطور در مسابقاتشان سروکله تیم‌های خارجی پیدا می‌شود (مثل برزیل، ایتالیا، کانادا و...) یا سرک کشیدن روزنامه، رادیو، تلویزیون و حتی برنامه نود (که حتماً خیلی‌های تان طرفدار پر و پا قرصش هستید) در مسابقات و قصه این بچه‌ها.

بد نیست این تکه از داستان را هم بگویم: ماجرا جوری پیش می‌رود که دخترها هم اجازه پیدا می‌کنند، بین تماشاگرهای فوتبال باشند و مسابقات را از نزدیک ببینند. بعدش هم به فکر به راه انداختن مسابقه برای خودشان. این و خیلی از ماجراهای دیگر، یک جورهایی مربوط می‌شوند به سیاوش که شخصیت اصلی این رمان است. در طول قصه، سیاوش همراه دوستانش و همه نوجوان‌های تیم‌های دیگر، کارهای بزرگی می‌کنند...

همه این چیزها «جام جهانی در جوادیه» را به کتابی پر طرفدار تبدیل کرده. خب اگر این‌طور نبود که چندین بار تجدید چاپ نمی‌شد. اگر هم با مسابقات کتاب‌خوانی آشنایی داشته باشید، حتماً یادتان هست که «جام جهانی در جوادیه» از کتاب‌هایی بود که در برنامه خندوانه هم معرفی شد. حالا آن برنامه و مسابقه‌اش که تمام شد و رفت، ولی می‌خواهم بگویم که به نظر من کتاب قشنگی است.

جام جهانی در جوادیه



از بچگی کرم کتاب بودم. از همان کلاس اول ابتدایی که درس خواندن را شروع کردم. آن وقت‌ها کتاب‌ها مناسب ما نبود. بیشترشان عامه‌پسندهای ناچور بودند. مثلاً یک‌بار «امشب دختری می‌میرد» را خواندم. کتاب پر از سوز و گداز بود، سه روز تب کردم. یا کلاس سوم، «کویر» شریعتی را خواندم. یک هفته مریض شدم. برایم سنگین بود هضم کردنش. دست بزرگ‌ترها می‌دیدیم، ما هم می‌خواستیم ادایشان را در آوریم، ولی برایمان سنگین بودند. من تمام مجله‌های کودک و نوجوان را می‌خوانم. تا چند سال پیش که خواهرزاده‌هایم توی این سن بودند، باهاشان حرف می‌زدم تا ذائقه‌شان دستم بیاید. الان هم بچه‌های خودم هستند. امکان ندارد مدرسه‌ای مرا دعوت کند و نروم، با کله می‌روم. نوجوان‌ها بسیار باهوشند. گاهی نکته‌های دقیقی درباره کتاب‌هایم می‌گویند و اشتباهاتم را پیدا می‌کنند. به هر حال سعی می‌کنم این نخ ارتباط پاره نشود. همیشه با لذت کتاب می‌خوانم. اگر کتابی خنده‌دار باشد، قهقهه می‌زنم. دست خودم هم نیست.



🏆 **محمد رضا بایرامی** (نویسنده)، درباره کتاب «جام جهانی در جوادیه» می‌گوید: «عمده‌ترین نکته، تجربه‌های خاص زندگی امیریان است که بر کار او تأثیر گذاشته است. او تجربه زندگی در شهرهای مختلف و حتی خارج از کشور را داشته است. بنابراین به واسطه تجربه‌های زیادی که داشته، ذره ذره اندوخته‌هایش را خرج نمی‌کند. سایر نویسندگان ممکن است از یک تجربه کوچک پانصد صفحه داستان بنویسند، ولی امیریان شجاعانه و روان تجربیاتش را خرج می‌کند و در جای جای داستان می‌آورد. او زبان مخاطب را خوب می‌داند. به طور کلی داستان بلند نوجوان، قبل از انقلاب وجود نداشته و اگر هم بوده، صرفاً ترجمهٔ رمان‌های خارجی بوده است. بعد از انقلاب خوش‌بختانه نویسندگان پا به این عرصه گذاشتند و آثار قابل تأملی ارائه شدند.»



🏆 خیلی خوب می‌شود اگر نویسنده باشی و زندگی‌ت هم طوری رقم بخورد که کمک کند به نوشتنت؛ یعنی یک زندگی پر از سفر. داوود امیریان، سال ۱۳۴۹ در کرمان به دنیا آمد. اما پدرش آذری بود. در جایی خواندم که خودش از مسافرت‌های زیاد پدرش یاد می‌کرد و جالب اینکه گفته بودند، هر کدام از خواهر و برادرهایشان اهل یک شهر هستند. در نهایت، سال ۱۳۶۱ به تهران می‌آیند.



وقتی امیریان ۱۰ سال دارد، جنگ شروع می‌شود. او سال ۱۳۶۴ به جبهه می‌رود. خودتان حساب کنید، ببینید چند سالش بوده... این طوری می‌شود که تجربه جنگ هم اضافه می‌شود به دیگر تجربه‌های زیستی‌اش که به کمک همهٔ آن‌ها توانسته کلی کتاب بنویسد و کلی جایزه ببرد؛ کتاب‌هایی مثل فرزندان ایرانیم، رفاقت به سبک تانک، دوستان خداحافظی نمی‌کنند، داستان بهنام، جام جهانی در جوادیه، گردان قاطرچی‌ها و... در کلام امیریان طنز وجود دارد؛ حتی در بعضی از نوشته‌هایش که مربوط به جنگ است. مثلاً همین گردان قاطرچی‌ها، روایتی طنز آمیز دارد. او تا حالا بیشتر از ۲۶ کتاب منتشر کرده است.